

مصدق را نمیتوان از تاریخ حذف کرد

گفتوگو با ناصر تکمیل همایون مورخ و جامعه‌شناس ایرانی

محسن آزموده

محمد مصدق، سیاستمدار نام‌آشنای ایرانی، ملی‌گرایی میهن‌دوست بود و ایران را برای همه ایرانیان می‌خواست، با همه تکرر قومی و نژادی و زبانی و مذهبی جامعه رنگارنگ ایران. چنان که ناصر تکمیل همایون می‌گوید، ملی‌گرایی مصدق، نه برآمده از ایده ناسیونالیسم جدید که حاصل خاستگاه خانوادگی او و پرورش و تربیتش در بستر تاریخ و فرهنگ ایرانی است، او در جوانی و پیش از سفر به اروپا، با مشروطه‌خواهان نشست و برخاست داشت و دو آرمان استقلال و آزادی ایران از همین زمان بر ضمیر او نقش بست. معمولاً توجه به محمد مصدق، مربوط به نهضت ملی شدن صنعت نفت است و کمتر به دوره‌های اولیه زندگی و فعالیت او توجه می‌شود. این بخش زندگی و کار محمد مصدق معمولاً در ابهام فرو رفته. کتاب جدید ناصر تکمیل همایون می‌تواند تا حدود زیادی این خلأ را پر کند و به عنوان گامی موثر در پرداختن به این بخش از زندگی پر فراز و نشیب این سیاستمدار بحث‌برانگیز ایرانی باشد. ناصر تکمیل همایون متولد 1315 قزوین، جامعه‌شناس و مورخ ایرانی، از پژوهشگران نام‌آشنایی است که آثار و نوشته‌های فراوانی در زمینه تاریخ معاصر ایران و شهر تهران نگاشته است. او از سال‌ها پیش، مقالاتی را در نشریه بخارا پیرامون روزگار جوانی مصدق نوشته و منتشر کرده است. انتشارات نگارستان اندیشه، به تازگی مجموعه این مقالات را به همراه افزوده‌هایی تازه تحت عنوان کتاب «محمد مصدق در دوران سلطنت قاجار» منتشر کرده است. به این مناسبت با ناصر تکمیل همایون گفتوگو کردیم. این گفتوگو در منزل دکتر تکمیل همایون، به‌رغم کسالت و ناخوش‌احوالی ایشان و به لطف و هماهنگی صادق حیدرنیا مدیر انتشارات نگارستان میسر شد، با سپاس از ایشان و همسر مهربان دکتر تکمیل همایون که در طول گفتوگو

لطف خود را از ما دریغ نداشتند.

در بسیاری از گفتارها و نوشته‌های شما در کنار ابراز عشق و علاقه شدید به ایران، اظهار شیفتگی به دکتر محمد مصدق مشهود است. در مقدمه کتاب به این اشاره کردید که در اوج درگیری‌های نهضت ملی، نوجوانی 15-16 ساله بودید که مدتی هم به همین دلیل دچار زندان شدید. این علاقه و عشق شما به شخص دکتر مصدق از کجا ناشی شده است؟ شخصی در خانواده شما بود که به مصدق علاقه داشت یا خود شما در نوجوانی مصدق را کشف کردید؟

اگر شما هم در آن سالها زندگی می‌کردید، یعنی می‌دیدید که در خیابان شاه‌آباد (جمهوری فعلی) حزب توده تظاهرات دارد و تانک‌های روسی هم دنبالش هستند و کافتارادزه (سیاستمدار گرج‌تبار اهل شوروی) علمدار این قضااست، همان حالتی که در مرحوم حسین گل‌گلاب (شاعر و نویسنده و موسیقیدان و هنرمند و استاد دانشگاه) پدید آمد و ای ایران را سرود، در شما هم نسبت به ایران پدید می‌آمد. یا اگر قزوینی و مقداری هم مذهبی بودید و در قزوین می‌دیدید که سربازهای روس در کوچه‌ها وقتی زنان را می‌بینند، سر پا می‌ایستند و ادرار می‌کنند و بی‌ادبی خودشان را نشان می‌دهند، آن احساس کودکانه مذهبی و ملی عاطفی و هیجانی در شما بیدار می‌شد یا اگر در همان قزوین اخبار مربوط به تلاش برای جدایی آذربایجان را می‌شنیدید و آن را با اطلاعاتی که در کتاب‌های درسی مقایسه می‌کردید که می‌گوید آذربایجان بخشی از ایران است، از نظر احساساتی تحریک می‌شدید. یکی از زعمیم‌های این قضایا را در آن زمان در کاشانی می‌دیدم. کاشانی که بعداً نقش‌آفرینی کرد و خودش را نشان داد، با آن کاشانی که در آن صحنه‌ها شرکت کرد، خیلی فرق می‌کند. آن زمان می‌گفتیم آیت‌الله بزرگ مذهبی این طور فکر می‌کند. من یک دایی هم داشتم که از قدیم سوابقی داشت و اهل قهوه‌خانه بود و آنجا برای اهل قهوه‌خانه روزنامه می‌خواند و آخر شب در خانه هم اخبار روزنامه را می‌خواند و گاهی وسط صحبت‌هایش فحش یا ناسزایی هم به توده‌ای‌ها و هم به شاه می‌داد. همه این وقایع روی هم رفته آدم را دگرگون می‌کرد، وقتی مخصوصاً نطق‌های مصدق را می‌دیدم و می‌شنیدم، خیلی تاثیرگذار بود. هنوز معتقدم در روند پیشرفت نهضت ملی و ناسیونالیسم ایران، نطق‌های مصدق بیشتر از فعالیت تمام احزاب اثر دارد. یک نطق مصدق را گوش می‌کردید، فرد دیگری می‌شدید. این زمینه‌ها باعث شد که با مصدق آشنا شوم و دنبال او بروم و در تظاهرات شرکت کنم. مثلاً 30 تیر (1331) فاصله‌ام با مرگ یک وجب بود. سر کوچه نظامیه در میدان بهارستان بغل دستی‌ام تیر خورد. این عشق و علاقه بود تا زمانی که وارد

دانشگاه شدم.

پیش از اینکه به دانشگاه بپردازیم، می‌خواستم از این پرسش که چرا به حزب توده علاقه‌مند نشدید؟ به هر حال شما نوجوان بودید و در آن زمان بیشتر جوانان و نوجوانان به این حزب علاقه‌مند می‌شدند، در حالی که آدم‌های سن و سال‌دار به دکتر مصدق گرایش پیدا می‌کردند. حزب توده می‌توانست حزبی بشود که تمام جبهه‌ها و احزاب دیگر را در خودش جذب کند. اما چند اشتباه بزرگ کرد. یکی مساله آذربایجان بود. مردم نسبت به این موضوع حساس بودند و هستند. دیگری مخالفت با ملی کردن نفت بود. اشتباه دیگر حزب توده ناسزا گفتن به جبهه ملی و طرفداران مصدق بود. در حالی که با حرف‌هایی که از آزادی و عدالت و دموکراسی و ... می‌گفتند، می‌توانستند همه گروه‌ها را جذب کنند. بعداً دیگران همین حرف‌ها را زدند، مثلاً خلیل ملکی و نیروی سوم. به هر حال همه مردم با عزت و افتخار پیشین ایران آشنا بودند و کوروش و داریوش و شاه‌عباس را می‌شناختند، در حالی که دولت‌ها دو‌یست سال است نوکر و اجیر بی‌جیره و مواجب روس و انگلیس هستند. این خفت به وجود آمده بود. راه مواجهه با این خفت، دوری از آن با روش موازنه منفي مصدق بود. همین ویژگی مصدق مردم را به خودش جذب کرد، من هم به سمت او کشیده شدم. این گرایش به مصدق و جبهه ملی خیلی جنبه علمی و دقیقی نداشت. تنها ده یا بیست درصد جامعه با موضوع به صورت علمی برخورد می‌کردند، 80 درصد جامعه احساساتی عمل می‌کردند. بعداً در مطالعاتی که در دانشگاه کردم، در تمام شرح احوال‌هایی که از رجال ایران در دوران معاصر خواندم، هیچ آدمی را منزه‌تر و مهذب‌تر و عاقل‌تر و منطقی‌تر از مصدق ندیدم. من از بعضی طرفداران مصدق مثل دکتر صدیقی هم دفاع می‌کنم، اما در میان ایشان کسانی بودند که گاهی اشتباهاتی کرده‌اند.

بعد از کودتا چه اتفاقی افتاد؟

بعد از کودتا آمیدی که ما داشتیم از بین رفت. بعد از کودتا میزان استفاده از مشروبات الکلی و مواد مخدر افزایش یافت. من با اسم هرویین بعد از کودتا آشنا شدم. برخی فرار را بر قرار ترجیح دادند، عده‌ای فریفته دنیا شدند و دنبال کار و بار رفتند، فقلیل من عبادی الشکور، تنها عده اندکی در همان خط و ربط خودشان باقی ماندند، امثال فروهر و بازرگان و سحابی از این دسته بودند. مرحوم یدالله سحابی مجسمه اخلاق بود. من با این بزرگان محشور بودم.

در دانشگاه با این افراد آشنا شدید؟

خیر، در کنکور دانشگاه شرکت کردم و قبول شدم و در رشته فلسفه اسم‌نویسی کردم. اما قبل از آن افرادی چون مرحوم طالقانی و مرحوم بازرگان و مرحوم سحابی و گویا دکتر محمودی و نوربخش و میرخوان

قاري قرآن گفتند كساني كه در مدارس تعليمات ديني آموزش مي‌دهند، خودشان سوره حمد را هم بلد نيستند، بايد يك دانشسراي تعليمات ديني تاسيس كنيم. بازرگان ريس و سحابي مديريت آن بود. جلسات شبها از 5 بعدازظهر تا 8 شب ادامه داشت. من همزمان با دانشگاه تهران در اين دانشسرا هم حضور داشتم. اساتيد اين دانشسرا تمايلات مصدقي هم داشتند، اگرچه آن را آشكارا بيان نمي‌کردند و به ايمان و اشاره نكاتي مي‌گفتند. مثلا آقاي ميرخوان مي‌خواند: « نزل عليّ كُ الكتاب بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَدِئَهُ » روي كلمه «مصدق» تاكيد مي‌کرد. اين جو در همه جامعه بود. مثلا يكي آقاي نهاوندي از روحانيوني كه به من هم علاقه داشت، در منبر مي‌گفت: صدر اسلام مردم مكه و مدينه فرياد مي‌زدند، محمد پيروز است! در همان سالها و روزها با برخي رجال ايران مثل مظفر بقايي و حسين مكي هم نشست و برخاست داشتيم. از طرفي ديگر افراي مثل صديقي را مي‌ديدم. شخصيت علمي و اخلاقي بسيار والايي داشت و آدم مجذوبش ميشد و بلافاصله تصور مي‌کرد او رهرو مصدق است. بازرگان هم همين‌طور بود. ما عيد فطرها براي نماز به دانشكده كشاورزي كرج ميرفتيم و مهندس بازرگان سخنراني مي‌کرد. بازرگان وقتي مي‌خواست سخنراني را شروع كند، با اشاره به عكس شاه و پدرش مي‌گفت، هر جا آدم مي‌رود، بايد زير عكس ظلمه باشد! اين خيلي مهم بود. سحابي آنچنان اخلاقي و باوقار و قانوني رفتار مي‌کرد كه شگفتزده ميشدي. وقتي طرفداران مصدق اينچنين بودند، خودش چه بوده! به مرور زمان اين روحيه در مقطع كارشناسي ارشد اثرات بيشتري گذاشت. وقتي براي تحصيل به اروپا رفتم، ديدم بخش عمده طرفداريهاي مصدقيهاي ساكن امريكا و اروپا احساساتي است. در اين ميان بنيصدر استثنا بود. او در شناساندن مصدق، خط استقلال، موازنه منفي، دموكراسي و ... بسيار موثر بود. ما شبها باهم در اين زمينه بسيار بحث مي‌کرديم. اين بحثها باعث شد طرفداري من از آن حالت صرفا احساساتي به حالت تعقلي تغيير كند. من هيچ كتابي درباره مصدق نخواندم ولو آنها كه مخالف او بودند كه وجهه اخلاقي و سياسي و ملي بودن مصدق او را برجسته مي‌ساختند. براي من مصدق نماد روحاني و مذهبي بود. به گونه‌اي كه وقتي مي‌گفت «در ميهن كه‌نسال ما» با وقتي كه همين تعبير را ديگران مي‌گفتند، فرق مي‌کرد. همچنين است وقتي از دين و اسلام صحبت مي‌کرد. او مي‌گفت دو پايه مملكت ما را نگه داشته است، يكي پايه ديانت و ديگري پايه مليت. آن زمان در دانشگاه درسهايي تحت عناويني چون ناسيوناليسم و مدرنيسم و... داشتيم. وقتي اين مباحث را مي‌خواندم و باديدگاهها و رفتارهاي مصدق و قضاوتهاي ديگران درباره او مقايسه مي‌کردم، حتي كساني چون ايدن و چرچيل كه به او ناسزا مي‌گفتند، مي‌ديدم كه حتي

در ناسراهايي كه به مصدق ميگويند، واقعيتهايي آشكار ميشود. بحث ناسيوناليسم مصدق بسيار اهميت دارد. امروز ميبينيم كه بحث از مفاهيمي چون ناسيوناليسم و مليگرايي بسيار قدرتمند شده و مدافعاني يافته است. البته در اين مباحث صورتهها و معاني مختلفي از ناسيوناليسم مراد ميشود. يكي از نکات جالب توجه در بحث از منش و کنش سياسي محمد مصدق نوع نگاه او به ناسيوناليسم است. بسياري معتقدند كه ناسيوناليسم مصدق، نوعي مليگرايي مدني است و در آن قومگرايي و نژادپرستي يا ضديت با يك دين و آيين ديده نميشود و آنچه در آن برجسته است، تعهد به ميهن و وطن و تاكيد بر هم سرنوشتي همه ايرانيان است.

در نوشتهها و سخنراني مصدق با وجود اينكه در سويس و فرانسه درس خوانده، جز مواردی بسيار اندك و معدود آنهم در کاربرد اصطلاحات حقوقي و قضايي، واژگان و لغات فرنگي ديده نميشود. در گفتارها و نوشتههاي او يك كلمه «ناسيوناليسم» ديده نميشود. حتي مدرنيزم هم پيدا نميكنيد. يعني آنچه مراد مصدق است و آنچه ما امروز «ناسيوناليسم ايراني» ميخوانيم، از خود تاريخ ايران گرفته شده است، از سعدي و حافظ و فردوسي نه از فيلسوفان و نويسندگان خارجي. نژاد اصلا براي مصدق مطرح نيست و هيچجا به آن اشاره نکرده است. لر و کرد و فارس گفته، اما گويي اينها را دخترخاله- پسرخاله و عموزاده ميداند. با دين كه هيچ مشكلي ندارد. امروز برخي ناسيوناليستهاي طرفدار مصدق گاهي به او ايراد ميگيرند كه خيلي مذهبي است. مصدق نه ضد نژادي بوده و نه نژادي را برتر از ديگر نژادها ميدانست. طرفدار دين بود اما يك كلمه ضد ادیان ديگر حرف نزده است. من در كتاب تاريخ محله كليمان تهران، عكس مصدق را کنار عكس خاخم يديديا منتشر كردم. روابط مصدق با آرامنه هم خوب بود. بنا بر اين ناسيوناليسم مصدق برخاسته از تاريخ ايران و تحولات فرهنگي و اجتماعي و ديانت آن است.

شخصيت مصدق پيش از سفر او به اروپا در ايران و در خانوادهاي به لحاظ سياسي و فرهنگي غني پرورش يافته است، خاندان پدري او از مستوفيان بالامرتبه بودند و خانواده مادري هم از فرزندان و اولاد قاجار. در مورد اين خاستگاه خانوادگي اگر ممكن است توضيح دهيد. پدر مصدق ميرزا هدايت وزير دفتر، آدم مذهبي عارفپيشه اي بود. او چندين كتاب هم نوشته است. او يك حالت عرفاني داشته است. مصدق در 11-12 سالگي يتيم شد، اما تا پيش از همين سن، پدرش روي او اثر گذاشته است. براي مثال در خاطرات مصدق ميخوانيم كه وقتي كودكي 9 ساله بوده، حسنعلي خان امير نظام گروسي، افسر قشون به تهران ميآيد و مصدق را نزد پدرش ميرزا هدايتالله وزير دفتر ميبيند.

امیرنظام گروسی به مصدق يك دیوان حافظ هدیه می‌دهد، بعد از مصدق می‌خواهد که غزلی برایش بخواند. مصدق هم با آن سن کم، به زیبایی غزل حافظ را می‌خواند، بدون هیچ غلطی. البته در شکل‌گیری شخصیت مصدق نقش مادرش خانم نجم‌السلطنه اهمیت بیشتری دارد. ایشان زن بسیار باکفایت، باهوش و باسوادی بود که از پایگاه‌های ممتاز جامعه و از قاجاریه مثبت عباس میرزایی بود. ایشان همچنین بسیار متدین بود. خانم هما، مادر بزرگ مصدق، مسجدی در سنگلج درست کرده بود که آن را مسجد شازده خانم نامیدند. اما مزاده داوود در ارتفاعات کن و سولقان را همین شازده خانم ساخته است. این نشانه يك اعتقاد قوی است. بعد وصیت می‌کند وقتی مرد، حتما او را در نجف دفن کنند. ما وقف‌نامه‌ای داریم که خرج شمع و چراغ‌های آن مقبره را تعیین کردند. خانم نجم‌السلطنه هم وصیت کرده بود که او را همانجا دفن کنند و وقتی در سال 1311 درگذشت پیکرش را به نجف منتقل کردند. در اطراف احمدآباد مصدق در آبیک، اما مزاده‌ای به نام جعفر هست که رسیدگی ساختمان و بنای آن کار دکتر مصدق است. اینها نشان‌دهنده عقاید و دیدگاه‌های مصدق است. او در چنین خانواده‌ای پرورش یافته است.

یکی از نقدهایی که به مصدق وارد می‌کنند، این است که با تاکید بر لقب او یعنی مصدق‌السلطنه او را در نهایت منتسب به همان قاجار میدانند و می‌گویند، وقتی دوازده- سیزه ساله بوده، والی خراسان شده، بدون اینکه تجربه‌ای داشته باشد. آنها می‌گویند يك بچه کوچک چطور می‌تواند از پس چنین پست و مقامی برآید؟ ایشان معتقدند مخالفت مصدق با تغییر سلطنت از پهلوی به قاجار هم از این خاستگاه قجری ناشی می‌شود. نظر شما در این مورد چیست؟

این از مزخرفات تاریخ است. خود مصدق در همان نطقی که علیه پادشاه شدن رضاشاه می‌کند، به قجرها عمل می‌کند و می‌گوید قاجاریه هم برای ما کاری نکرده و خیلی از مصائبی که الان نصیب ما شده، به دلیل پادشاهی قاجاریه است. اما در مورد انتصاب او به عنوان والی خراسان، اولاً آن زمان مقامات براساس اطلاعات و تخصص انتخاب نمی‌شدند، الان هم البته چنین است. این يك رسم حکومتی بود که افراد کم سن و سال به عنوان حاکم انتخاب می‌شدند. ثانیاً آن زمان مستوفیانی که سن کم داشتند، حتما پیشکار داشتند، یعنی يك نفر با ایشان بود که کارها را بلد بود و به مرور زمان به آنها یاد می‌داد. یعنی مصدق در این دوره خیلی آموزش دید. در ضمن مصدق هیچ‌وقت از قجری‌ها دفاع نکرده است. او حتی ناصرالدین‌شاه را هم تایید نکرده است. ضمن آنکه مصدق در دوران والی‌گری، هیچ فسادی نداشته است.

آن چیزی که شاه در کتابش می‌گوید که مصدق مشکل مالی داشته،

چیست؟

این اتهام است و مصدق در خاطرات و تالماط پاسخ او را داده است. آخر آن هم به طعنه می‌گوید، اگر قرار است از این نوع خاطرات نوشته شود، در مورد اعلیحضرت هم خیلی مسائل از این دست هست.

شما چند فصل کتاب را به مشروطه‌خواهی مصدق اختصاص دادید. مصدق در آستانه انقلاب مشروطه، جوانی 24 ساله است که می‌کوشد نماینده مجلس شود، اما به دلیل صغر سن موفق نمی‌شود و اعتبارنامه‌اش پذیرفته نمی‌شود. همچنین در انجمن آدمیت فعالیت می‌کرده است. در این مورد توضیح دهید.

مشروطه‌خواهی مصدق مثل نهضت ملی‌خواهی من است. در ایران دو نوع سیستم آموزشی داشتیم، یکی مکتبخانه‌های عمومی و دیگری مکتبخانه‌های خصوصی که در گوشه‌ای از خانه‌های اشراف برگزار می‌شد. رجال و رجال‌زادگان هم به این محافل خصوصی راه داشتند و بحث شیرین روز، بحث مشروطیت بود. مصدق این مباحث را می‌شنود و به آن علاقه‌مند می‌شود و در دفاع از مشروطیت فعال می‌شود. انجمن درست می‌کند. مصدق یکی از افرادی است که به مبارزات سیاسی از طریق انجمن‌ها توجه می‌کند. وقتی انجمن آشتیانی‌ها درست می‌شود، مصدق با آنها کار می‌کند. روزی هم که بمباران مجلس می‌شود، مصدق آنجا حضور دارد و تا چهارراه مخابراتآمده. مصدق با وجود آنکه با محمدعلی‌شاه رابطه خانوادگی داشته، از شکست مشروطه ناراحت می‌شود و مخالف اقدامات محمدعلی‌شاه است. البته هیچگاه تندرو نبود و حتی وقتی می‌خواست به خارج برود، از محمدعلی‌شاه خداحافظی کرد. اما مشروطیت ایرانی مصدق که در مکتب وزیر دفتر و مستوفی‌الممالک ریشه داشت، در پاریس علمی می‌شود، یعنی مشروطیت برای او بدل به دموکراسی، کنستیتوسیون و مسائلی که بعدها مصدق روی آنها تکیه کرد.

یعنی وقتی از اروپا برگشت، با دانش بر می‌گردد؟

بله، دانش به همراه آن احساسات اولیه. او خیلی از افراطی‌گری‌های مشروطه‌خواهان را قبول نداشت، اما به کسی توهین نمی‌کرد. او یک نوع تربیت مدنی داشت.

همیشه متعادل بوده، درست است؟

بله

در مورد جمهوری چه؟

مصدق مشروطه‌خواه بود و معتقد بود که شاه هیچ‌وقت مسوول نیست، بلکه تنها نماد است. کاری که محمدعلی‌شاه و بعد رضاشاه و پسرش کردند، ضد مشروطه است. مصدق می‌گفت باید به دوران مشروطه بازگردیم. تا آخرین روز هم راجع به جمهوری چیزی نگفت. حتی وقتی مجلس هم منحل شد، مصدق آن را منحل نکرد. وکلای فراکسیون نهضت ملی دسته‌جمعی

استعفا می‌دهند و بیست و چند نفر کنار می‌روند، يك عده دیگر از وكلا هم می‌روند و به يك‌باره کسی نمی‌ماند. مصدق به شاه نامه می‌نویسد که وضعیت مجلس اینچنین است و دستور انتخابات صادر فرمایید. نگفته که مجلس نباشد.

یعنی شما می‌گویید الغای مجلس کار مصدق نبود؟

کار مردم بود، مردمی بود. البته گروهی هم خواهان جمهوری بودند. روزنامه نیروی سوم به رنگ قرمز درشت نوشته بود که استقلال، آزادی و جمهوری و مصدق پیروز است. يك عده محدودی از جمهوری حرف می‌زدند. البته شاید هم آن کسانی که نمی‌گفتند، ته دلشان از جمهوری بدشان نمی‌آمد، اما نمی‌گفتند. زیرا قسم خورده بودند که مشروطه‌خواه بمانند. تا آخر هم ماندند. در دادگاه هم تمام کوشش مخالفان این بود که مصدق را به جمهوری‌خواهی و جمهوری‌گرایی متهم کنند، اما موفق نمی‌شوند.

شما در کتاب زندگی سیاسی مصدق را دوره‌بندی کرده‌اید. این

دوره‌بندی به چه صورت است؟

دوره اول زندگی مصدق یعنی دوران کودکی و نوجوانی الغای قاجاریه، دوره پخته شدن مصدق از نظر فکری، عقیدتی، مرام و آشنایی با مفاهیم جدید است. در این دوره تاکید بر بازگشت به مشروطیت و مخالفت با استبداد است. دوره دوم، دوران رضاشاه است که آنچه مصدق پیش‌بینی می‌کرده، در حال تحقق است، یعنی استبداد و زور و دیکتاتوری و ... این دوره تا به زندان افتادن او در بیرجند در اواخر دوره رضاشاه ادامه می‌یابد. او در سال 1319 آزاد می‌شود. اینکه می‌گویند پسر او غلامحسین نزد فرد سویسی رفته و خواسته پدرش را آزاد کنند، حرف درستی نیست. مصدق هیچ حرکتی برای آزاد شدن نمی‌کند. البته ممکن است آن فرد سویسی یا دیگران بدانند قضیه چیست، اما او خودش کار می‌کند. مصدق بعد از آزادی به احمدآباد می‌رود و کارهای خودش را می‌کند. رفتن رضاشاه در سال 1320 یکی از دردناک‌ترین حرکاتی است که در ایران از طرف سلاطین اتفاق افتاده است. رضاشاه نشان می‌دهد آدمی است دست‌نشانده انگلیس‌ها که او را پادشاه کرده‌اند و حالا هم می‌گویند برو و او راهش را می‌گیرد و می‌رود! خب اقلاً می‌گفتی، من بد کردم، خیانت کردم، ایرانی هستم. می‌خواهم در وطنم محاکمه شوم! نه اینکه به ژوهانسبورگ و جزیره موریس برود! بعد صد درصد پسرش را متفقین آوردند. مصدق در مجلس شش بود، به مجلس هفتم راهش نمی‌دهند.

چرا او را به مجلس هفتم راه نمی‌دهند؟ چون در مجلس ششم که بعد

از تغییر سلطنت هست، حضور دارد.

در مجلس ششم شاه مجبور بوده برخی اشخاص مثل مدرس و مصدق را

بیاورد، تا نگویند که این طرفی افتاده است.

یعنی مدرس هم در مجلس ششم بود؟

بله، اما وقتی که رضاشاه قدرت بیشتری می‌گیرد، او را هم کنار می‌گذارد. مردم بعد از مجلس ششم مصدق را ندیدند. شاید دو-سه بار به تهران آمده باشد، یک بار برای درگذشت مادرش به تهران می‌آید، یک بار برای دخترش که وضع روانی عجیبی داشت و می‌خواست او را به اروپا ببرد که تا بیروت می‌برد و می‌بیند دیگر تحمل ندارد. یک بار هم خودش مریض می‌شود و می‌خواهد به آلمان برود. اما بعد از شهریور 1320، در انتخابات رای اول می‌آورد. این نشانگر بینش و درایت مردم است. این دوره سوم کار سیاست‌ورزی مصدق است که تا زمان نخست‌وزیری‌اش ادامه دارد. از دوران نخست‌وزیری به بعد، سیاست مصدق زمامداری است که تا 28 مرداد ادامه دارد. بعد از کودتا هم دوره چهارم حیات سیاسی مصدق شروع می‌شود که هنوز هم ادامه دارد.

شما در مقدمه کتاب، آرمان‌های کلی سیاسی مصدق را مبارزه با استبداد و تلاش برای استقلال ایران می‌خوانید.

بله، استقلال و آزادی اصلی‌ترین اهداف مصدق است. استقلال و آزادی یک نوع ثمراتی هم داشته است که از آن جمله عدالت و دفاع از زندگی مردم است. همه‌چیز به این دو عامل باز می‌گردد. اگر مملکت مستقل نباشد، هیچ کار دیگری در آن نمی‌شود کرد. اگر استقلال باشد، اما آزاد نباشد هم هیچ کار نمی‌شود کرد. استقلال و آزادی با یکدیگر پیوند دارند و از هم منفک نیستند. نمی‌شود در کشوری استقلال داشت، اما آزاد نبود و بالعکس. حتی ملی کردن صنعت نفت از نظر مصدق، در پیوند با مستقل بودن است. او معتقد بود تا زمانی که انگلیسی‌ها هستند، به استقلال نمی‌رسیم. او ملی شدن صنعت نفت را نوعی حرکت استقلال‌طلبانه می‌دانست.

دکتر محمدعلی موحد در سخنرانی صد سالگی صنعت نفت ایران در سال 1385 می‌گفت، ملی شدن صنعت نفت بخشی از پازل مشروطیت بود، زیرا در مجلس اول مشروطه، نمایندگان در مذاکرات دنبال ملی شدن صنعت نفت هستند. در حالی که هنوز نفتی هم استخراج نشده است. او معتقد است که مصدق این ملی شدن صنعت نفت را به عنوان بخشی از پازل مشروطیت دنبال می‌کرده است.

در علم تاریخ ما خوب و بد داریم، اما مورخ کسی است که هم خوبی و هم بدی را ببیند. کسی که تاریخ رجال ایران را می‌نویسد، به همان کیفیت که از مصدق صحبت می‌کند، باید از قوام‌السلطنه و ساعد مراغه‌ای هم صحبت کند. در ضمن اگر خوبی‌های کسی را می‌بیند، بدی‌ها و اشتباهاتش را هم بگوید. متأسفانه شاه در این مورد اشتباه بزرگی کرد و درک نکرد که مصدق از محمد مصدق جداست. او به یک نماد

تاریخی- فرهنگی جامعه تبدیل شده است. او گفت راجع به مصدق هیچ چیزی ننویسد تا مجهول بماند. حتی در نخست‌وزیری عکس‌های او را جمع کردند. متأسفانه بعداً هم این اشتباه تکرار شد و مصدق را کنار زدند. این ضربه‌ای به فرهنگ تاریخ‌نویسی ایران است. نسل امروز ما هم متأسفانه با تاریخ آشنایی عمیق ندارد. يك خانمی به عنوان دانشجو برای پایان‌نامه به من مراجعه کرد و می‌خواست راجع به محله سنگلج پایان‌نامه بنویسد. از او پرسیدم تا کجا پیش رفته‌ای؟ گفت تا محله وزیر دفتر رفته‌ام. پرسیدم راستی وزیر دفتر کی بوده؟ گفت نمی‌دانم، دفتردار بوده؟! گفتم پدر دکتر مصدق بوده است، او را می‌شناسی؟ گفت نه! تعجب کردم که يك نفر در مملکت ایران و در شهر تهران رساله می‌نویسد، نه مصدق را می‌شناسد، نه پدرش را! خیلی تأسف‌برانگیز است! این کوشش که مصدق را به عنوان نماد و نهضت و يك جنبش و يك حرکت برای قوام ملی محو کند، خیانت بزرگی است، خواه طرفدار مصدق باشیم خواه مخالف او. ما قوام‌السلطنه را هم نمی‌توانیم از تاریخ حذف کنیم، بالاخره نقش مهمی داشته است. ما باید رجال خودمان و وقایع مهمی که در تاریخ‌مان رخ داده، به جوانان نشان دهیم. جوان ایرانی که سی تیر و 9 اسفند و 28 مرداد را نشناسد، مشکل دارد. جوانی که مصدق، صدیقی و کاشانی و حتی بقایی را نشناسد، کارش می‌لنگد.

این کوشش که مصدق را به عنوان نماد و نهضت و يك جنبش و يك حرکت برای قوام ملی محو کند، خیانت بزرگی است، خواه طرفدار مصدق باشیم خواه مخالف او. ما قوام‌السلطنه را هم نمی‌توانیم از تاریخ حذف کنیم، بالاخره نقش مهمی داشته است. ما باید رجال خودمان و وقایع مهمی که در تاریخ‌مان رخ داده، به جوانان نشان دهیم در شکل‌گیری شخصیت مصدق نقش مادرش خانم نجم‌السلطنه اهمیت بیشتری دارد. ایشان زن بسیار باکفایت، باهوش و باسوادی بود که از پایگاه‌های ممتاز جامعه و از قاجاریه مثبت عباس میرزایی بود. ایشان همچنین بسیار متدین بود. خانم‌ها، مادر بزرگ مصدق، مسجدی در سنگلج درست کرده بود که آن را مسجد شازده خانم نامیدند استقلال و آزادی اصلی‌ترین اهداف مصدق است. استقلال و آزادی يك نوع ثمراتی هم داشته است که از آن جمله عدالت و دفاع از زندگی مردم است. همه‌چیز به این دو عامل باز می‌گردد. اگر مملکت مستقل نباشد، هیچ کار دیگری در آن نمی‌شود کرد. اگر استقلال باشد، اما آزاد نباشد هم هیچ کار نمی‌شود کرد. استقلال و آزادی با یکدیگر پیوند

دارند و از هم منفك نيستند. نميشود در كشوري استقلال داشت، اما آزاد نبود و بالعكس. حتي ملي كردن صنعت نفت از نظر مصدق، در پيوند با مستقل بودن است. او معتقد بود تا زماني كه انگليسيها هستند، به استقلال نميرسيم. او ملي شدن صنعت نفت را نوعي حركت استقلال طلبانه ميدانست

منبع: روزنامه اعتماد 31 خرداد 1401 خورشیدی